

# HAJAMA

Sympathisanten der revolutionären  
Bewegung Afghanistans

## هواداران جنبش انقلابی مردم افغانستان (هجاما)

\*\*\*\*\*

این نوشته بمناسبت چهل و دومین سالگرد شهادت قهرمان ملی و مبارز نامدار آزادی و عدالت، شهید مجید کلکانی تهیه شده و به نشر میرسد. هواداران جنبش انقلابی مردم افغانستان (هجاما) هر سال این روز را بنام روز شهدای ملی و انقلابی تجلیل مینمایند. این شخصیت ملی و انقلابی با پشتوانه معرفتی و مبارزاتی که ریشه های فکری و تاریخی آن در مبارزات انقلابی بشریت مترقی، مبارزات آزادیخواهانه ی مردم افغانستان و جنبش دموکراتیک نوین نهفته بود، در سرطان سال 1358 با جمع از یارانش، سازمان آزادیبخش مردم افغانستان (ساما) را بنیان گذاشت و خود به رهبری آن برگزیده شد. شهید مجید در هشتم ماه حوت 1358 درست دوماه و دوروز بعد از تجاوز اتحاد شوروی به افغانستان و پنج روز بعد از قیام قهرمانانه مردم کابل علیه این تجاوز، دستگیر و در 18 جوزای سال 1359 به دستور (ک ج ب) سازمان جاسوسی آنوقت شوروی، بوسیله ی دست پروردگان بومی اش یا همان جلادان خلقی-پرچمی به شهادت رسید. با این عمل ضد انسانی صفحه ی دیگری به کارنامه ی ننگین (حزب دموکراتیک خلق) افزون گردید. در "ادامه ی نبرد مجید" همسنگرانش قربانی های زیاد را در مبارزه با تجاوزتقدیم تاریخ خونین این سرزمین نموده اند. شهدای سازمان آزادیبخش مردم افغانستان در پهلوی سایر شهدای جنبش انقلابی و ملی از یک ویژگی خاص برخوردار بودند. آنها به هیچ وجه نماینده جنگهای نیابتی نبودند، فعالیت سیاسی و عمل انقلابی شان از متن جامعه و از مبارزات تاریخی مردم افغانستان الهام میگرفت. رزمندگان آزادیبخش از تهیدسترین و زحمتکش ترین طبقات و اقشار اجتماعی به دفاع برخاستند و برای مبارزه با تجاوز با هیچ تجاوزگری سازش نکردند. روح همه ی شاد باد.

## سرزمین من، از بحران سیاسی تا فاجعه ی انسانی

در مسیر تکامل جوامع انسانی، بحران های سیاسی و اجتماعی پدیده های قهری و جبری اند که در یک برهه ی تاریخی پدیدار میشوند. بحران سیاسی یا به اثر فعل و انفعالات درون جامعه - جنگهای گروهی، مبارزه ی طبقاتی، درگیریهای قومی - ویا عوامل موثر بیرونی منجمله دخالت استعمار، پدید می آید. اما هر بحران، یا با ازمیان رفتن عوامل آن، خود نیز از میان میرود و جامعه بطرف وضعیت عادی و آرامش به پیش میرود ویا با بحران دیگری با شرایط جدید تری جایگزین میگردد. و این در صورت وقوع می پیوندد که عوامل بحران قبلی بصورت اساسی وریشه ای حل نگردد. دقیقا" در افغانستان طی بیش از چار دهه چنین شده است.

نطفه های اولیه کودتای ثور در دهه ی چهل با اساس گذاری حزب " خلق " گذاشته شد. دولتی را که " حزب دموکرت خلق " بنیان گذاشت، به سرعت به استبدادحزبی ودولتی وحشتناک منجر شد، که اثرات منفی آنرا در بسا موارد بعد از طی مدت بیش از چهاردهه هنوز هم شاهدیم. رژیم مستبد کودتا، به همان پیمانانه وشدت که دست به سرکوب زد، متقابلا" با واکنش قهری همه طبقات اجتماعی و نیروهای سیاسی جامعه مواجه گردید، تا جای که بقای رژیم کودتا و مدیریت اختلافات درون حزبی شان فقط با تجاوز ارتش شوروی و اشغال افغانستان گره خورد. لازم بیادآوریمست که روسیه، چه در رویاهای امپراطوری تزار ویا در نقشه های توسعه طلبانه ی شوروی پلان پیشروی به جنوب قلمروی حاکمیت سیاسی- جغرافیایی اش و رسیدن به مرز آبی بحر هند را از گذشته در سر می پروراند. برین اساس تدارک واجرای کودتای ثور، در واقع مقدمه ی بود برای تجاوز اتحاد شوروی به افغانستان و عملی ساختن این رویا.

تجاوز روسها به سرزمین ما نه تنها که سبب نجات رژیم کودتا نشد، که باعث گسترش هرچه بیشتر مقاومت خلق ما علیه آن گردید. نیروهای ملی، دموکرات و انقلابی در اشکال مبارزه ی مسلحانه ویا فعالیتهای گسترده ی سیاسی درین مقاومت ملی سهم بزرگی داشته اند. درین میان امپریالیزم امریکا وشرکا، تجاوز شوروی به افغانستان را تا سرحد هدیه خدایی برای پاکیر ساختن شوروی در یک نبرد نفسگیر و طولانی در افغانستان، استقبال کردند. حلقات به شدت ارتجاعی عربی، جمهوری نوپای اسلامی ایران و مشخصا" پاکستان، همه با هم دست بکار شده واز محافل کوچک که یا ریشه در جنبش اخوانیت مکتبی، روحانیت سنتی و وهابی داشتند و یا طلبه های ی قم و مشهد بودند، احزاب و تنظیمهای جهادی دلخواه خود را ساختند. جنگ هرروز به ضرر روسها و عمال بومی شان به پیش میرفت. در آخر رهبران حزبی که بنام ایدئولوژی دوران ساز مردم ما را قتل عام میکردند، با خفت و گرایشهای ننگین تبارگرایی که در مغزهای شان نهفته بود، دست به دامن رهبران جهادی شدند. روسها شکست خوردند، رژیم کودتای ثور سقوط کرد ودولت پراز نفاق ازلی وابدی مجاهدین با به ارث بردن بخشی عمده ی از بحران سیاسی گذشته پا به میدان دولتمداری گذاشت.

جنگهای ویرانگر، کشمکشهای درون گروهی جهادی ها، بی امنیتی سرتاسری، دستبرد به جان و مال مردم و خود سری فرماندهان و جنگ سالاران هیچکدام نشانه ی از یک دولت ملی و قانونی نبودند. حامیان جهانی و منطقوی چنین اداره ی نمیتوانستند هیچ حسابی را بر روی آن بازکنند و بر معادن و سایر ذخایر مادی فراوان کشور ما، پروژه های شان را عملی کنند. امریکا با همدستی و مشورت های دستگاه جاسوسی انگلیس، اینبار به سراغ طلبه های مدارس دیو بندی شمال پاکستان رفت و به کمک دولت این کشور و همکاری دولت سعودی و علاقه مندی شرکت (یونی کال) ورق دیگری بنام طالبان را در بازی خونین افغانستان به میدان انداخت. طالبان در اساس و ماهیت یک پروژه ی آمریکایی بود که تحت اداره و سازماندهی پاکستان، داوطلب عهده دار شدن امنیت پایپ لاین منابع انرژی کشور های شمال افغانستان گردیدند. اما این گروه مزدور، زن ستیز و آدمکش بامخالفت اکثریت مردم افغانستان مواجه گشت و به مشکل میتوانست حاکمیت ارتجاعی خود را به روال دولتمداری معمول و تعریف شده تامین نماید. در ادامه حادثه ی یازدهم سپتمبر، حضور بن لادن و القاعده در افغانستان و سایر محاسبات منطقوی امریکا، باعث شد که در اکتبر 2001 بار دیگر به بحران چند لایه ی افغانستان ابعاد جدیدی داده شود. و امریکا با آوردن بیش از صد هزار قوای نظامی و کشاندن پای بیش از چهل کشور تحت نام مبارزه با تروریسم! عملاً اشغال نظامی افغانستان را آغاز کرد که بیست سال به درازا کشید

در کنفرانس بن، امریکایا همدستی متحدینش با مهر سازمان ملل که همیشه در کنج کیسه ی دستگاه دیپلماسی امریکا یافت میشود، اداره ی وابسته و ناهمگون را در کابل بعنوان دولت گویا مورد قبول جامعه ی جهانی برپا کرد. در ترکیب این حکومت: جهادی سابق و تفنگ سالار، تکنوکرات وابسته و خارج دیده، مافیای مواد مخدر، سازماندهندگان مکاتب و اردوی خیالی، کارمندان اطلاعاتی دستگاه جاسوسی دولت خلقی پرچمی، متعصبین قومی و عده ی از چپهای پشیمان که با مقوله های (عدالت اجتماعی) و (حقوق زحمت کشان) و...، بخاطر همراهی با سیاست حاکم روز، بریده بودند؛ موجود بود. کسانی از گروه اخیر تلاش کردند برای همسویی با امریکا و ناتو فریب روشنفکران رسالتمند راه فرار تئوریک جستجو کنند و با فرموله کردن تضاد های عمده و اساسی و اینکه امریکا ارتجاع طالبی را سر به نیست میکند، با پشت کردن به تاریخ، در کنار دشمنان بشریت زحمت کش قرار گیرند و همزمان به نان و نوای نیز برسند.

دولت بیست ساله ی که از پروسه ی بن سر بر آورد (اداره ی کرزی-غنی) از همان اول نطفه های سقوط و زوال را در خود نهفته داشت. این دولت با فساد و تقلب ایجاد شد، با فساد و تقلب ادامه یافت و با فساد و تقلب سر به نیست شد. اولین رئیس جمهور این دولت با تقلب وزدوبند برمسند قدرت نصب شد و آخرین رئیس جمهور آن با سازش و معامله، بز دلانه فرار کرد.

در خصوص بیرون شدن قوای آمریکا و ناتو از افغانستان و سقوط رژیم دست نشانده ی کابل ، از همه اطراف بحث میشود ولی اساسی ترین سوال اینست که آیا آمریکا و ناتو در افغانستان از نظر نظامی شکست خوردند؟ آیا از نظر سیاسی به بن بست رسیدند و یا در یک معامله ی اجتنوری و پشت پرده قوای خود را از افغانستان عقب کشیدند؟ و یا ترکیب همه ی این فاکتورها جمع عوامل نا شناخته دیگر که فقط در حواشی پنهان قرار داد دوحه قابل خواندن است. اگر گزینه ی شکست نظامی درست باشد ، آنطوری که طالبان ادعا میکنند ، آمریکا و ناتو باید اینرا قبول کنند که با تمام امکانات نظامی ، اقتصادی و دیپلماتیک نمی توانند طی مدت بیست سال یک گروه تروریست را شکست دهند. درینصورت فوراً" این پرسش مطرح میشود که آمریکا وقتی از یک گروه یاغی شکست بخورد، پس چگونه میتواند سلطه ی بلامنازع خود را بر کل جهان که سخت بدنبال آنست عملی سازد؟. و اگر اینرا بپذیریم که آمریکا قادر است دولتهای معظم و ارتشهای منظم را نابود کند، مثل عراق طی چند هفته و یا حتی موفق به شکست دولت و ارتش قدرتمند روسیه باشد( منهای گزینه ی جنگ اتمی) ولی در مقابل با جنگهای چریکی ناکام و محکوم به شکست است؛ در اینصورت میتوان نتیجه گرفت که ازین ببعده در این یا آن گوشه ی جهان ، جنگهای نامنظم و پارتیزانی ، شکل عمده ی نبرد برای مبارزه با سلطه ی بلامنازع آمریکا خواهد شد.

واقعیت اینست که سقوط خفت بار رژیم کابل ، فقط در پانزدهم آگست 2021 صورت نگرفت بلکه مدتها قبل و مشخصاً" با شروع مذاکرات رسمی و علنی میان آمریکا و طالبان، نطفه های این سقوط که در بطن مناسبات دستگاه حاکمه ی رژیم کابل کشت شده بود ، شروع به تکامل کرد . البته گفتگوهای پشت پرده با وساطت پاکستان و قطر مدتها قبل آغاز شده بود. رژیم کابل که واژه ی جمهوریت را به زور کش میکرد، در نقطه ی پایانی یک پروسس زوال و جنگ فرسایشی از هم پاشید.

وقتی قروانه عسکر میدان جنگ و سایر نیروهای امنیتی چور شود، معاش صاحب منصب بین مدیران بالایی تقسیم شود، فساد اداری و رشوت ستانی سراپا ی رژیم را آلوده کند، در تمام زمینه ها سخن دست اول را مافیای درون دولتی بزند، تمام تغییرات عسکری نه بر حسب لیاقت که بر روی سلیقه های محفلی و قومی باشد، وقتی فرمانده نظامی که اراده ی سرکوب طالب را دارد یا بشکل مرموز ، آنها را در درون شهرها و در ساحه ی نفوذ دولت ترورشود و یا از وظیفه منفک گردد و بجایش هواخواهان طالبان برای تسلیمی قطعات عسکری و یا ولسوالی ها مقرر شوند، وقتی هزاران طالب که عامل کشتار بیرحمانه ی مردم بودند از زندانها آزاد گردند و ازین گذشته و مهمتر از همه وقتی رئیس جمهور و فرمانده قوا، دشمن را برادر خطاب کند، پس دیگر چه انگیزه ی برای سرباز وطن میماند تا به بهای جان خویش و یتیم ساختن فرزندش ، با فدا کاری به جنگ دشمن برود.

در درون حاکمیت عمدتاً دو عامل باعث سقوط دولت و پیروزی طالبان شد. اول: فساد گسترده درون دستگاه حکومتی در تمام زمینه ها که هر روز پایه های حاکمیت رژیم را در میان مردم که زیاد مستحکم هم نبود ویران میکرد. دوم: نبود اراده قوی در رهبری نظام برای شکست دشمن. کرسی و غنی و حلقهات دوروبرشان نه تنها که قصد نابودی طالبان را نداشتند بلکه به این آدمکشان از ته دل عشق می ورزیدند. حتی در زمانی که امریکایی ها میخواستند به طالبان زهر چشم نشان دهند و گویا عاملین و پناه دهندگان انفجار برجهای نیویورک ( آنهم بخاطر رای دهندگان امریکایی) را گوشمالی دهند، کرسی مخالفت میکرد و همچنان بر طبل برادری با طالبان می کوبید. و تمام تلاش و هدف اصلی غنی از پروسه ی صلح این بود تا خود حلقه ی نزدیکش به تنهایی با طالبان حکومت مشترک برپا نماید و بر سر رقیبانش در درون حاکمیت داد و فریاد کند. اما طالبان از سیاست ممانعت وی نهایت استفاده را کردند ولی هیچگاه بالای او بعنوان یک شریک جدی و معتبر حساب نکردند. چون در محراق سیاست پاکستان، بعنوان یک رویکرد استراتژیک، فروپاشاندن اردوی افغانستان و ممانعت از تشکیل یک دولت قدرتمند در افغانستان قرار دارد. طالبان هم اگر در جای نافرمانی کنند به همین معضل گرفتار خواهند شد. در چنته ی سازمانهای امنیتی پاکستان، همیشه گروههای دحشت افکن دیگری بعنوان الترنا تیف موجود میباشد.

از طرف دیگر آمریکا مدتی بعد از تجاوز و اشغال افغانستان باین نتیجه رسید که کنار آمدن با طالبان برایش با صرفه تراز مصرف میلیاردها دلار برای حفظ یک دولت سراپا فساد است. همچنان آمریکا میخواست منطقه ی حوزه ی جنوب روسیه یا قلمرو سیاسی آنرا بصورت دایم ناامن نگه دارد و یک نقطه ی آشوب و فتنه در بیخ گوش چین نیز موجود باشد. این کار از طریق طالبان و سایر گروههای جهادی و دهشت افکن برایش آسانتر بود. و با شناخت از همین سیاست امریکاست که چین، روسیه و ایران سعی دارند تا با نزدیکی به طالبان، خطر شان را برای خود در سرحدات شان کمتر بسازند.

پیروزی طالبان به هیچ صورت و ابداً بمعنای غلبه ی نظامی یک گروه شورشی بر ارتش و سایر تشکیلات نظامی موازی نظام قبلی نبود. این گروه به کمک و رهبری سازمان استخبارات اردوی پاکستان، میتوانست که بر نیروهای امنیتی افغانستان همیشه فشار وارد کند، ولی امکان غلبه بشکل سریع و اینقدر آسان، آنطوری که اتفاق افتاد، بر منطق نظامی همخوانی ندارد. این تحول منفی نتیجه ی هماهنگی دستگاه دیپلماسی آمریکا، که طالبان را از یک گروه تروریست به یک مکانیسم شناخته شده ی سیاسی تبدیل کرد و عدم اراده و یا بی عرضگی رهبران دولت قبلی بود. تمام این پروسه را زلمی خلیزاد طبق پلان و دستور آمریکا هم در درون دستگاه دولتی، هم در میان طالبان و هم با تلاش های دیپلماتیک در میان کشورهای همسایه و نیدخل در قضیه ی افغانستان؛ مو به مو مدیریت کرد. یک عامل دیگر سیاست ممانعت آمریکا با طالبان این بود که میخواست پایش را به شکل مستقیم از قضیه ی افغانستان بیرون کشد تا در مناطق دیگر دنیا از جمله اروپای شرق بتواند با آرامش نسبی از قضیه افغانستان، به آرایش قوایش بپردازد. اساساً آمریکا میخواست سیاست خود را در حوزه ی که افغانستان موقعیت حساس در آن دارد از طریق حمایت و استفاده از گروههای تروریستی مثل طالبان، داعش و القاعده ... و همزمان از طریق جنگهای نیابتی بوسیله ی دولت های پاکستان، قطر، سعودی و حتی ترکیه به پیش برد.

مقدمه چینی جنگ اوکراین میتواند یکی از دلایل عقب نشینی سریع آمریکا از افغانستان باشد. با اینکه برخورد به این قضیه در حوصله ی این نوشته نیست ولی بسیار کوتاه تذکر داده میشود که هم اکنون در اوکراین دو جنگ در ارتباط باهم جریان دارد. یکی جنگ و حمله روسیه به این کشور، این ظاهر جنگ است. جنگ دوم جنگی است که آمریکا در اروپای شرق و اوکراین علیه روسیه، برای تسلط بلا تنازع بر کل جهان براه انداخته است. این اصل جنگ است که اگر به شکست روسیه تمام گردد، به کمک غولهای رسانه ای تحریکات جدیدی را برای جنگ خطرناکتری علیه چین براه اندازد و همینطور الی آخر. رسانه ها در غرب فقط از یک جنگ و آن حمله ی گسترده ی روسیه به اوکراین حرف میزنند. از سیاستهای سلطه طلبانه ی آمریکا، از گسترش ناتو در تمام اروپای شرق تا درون خانه ی روسیه و از حمایت سازمانهای امنیتی آمریکا در حمایت و آموزش نظامی گروههای راست و فاشیستی یک کلمه نمی گویند. آمریکا برای نجات از بحران های متعدد خود احتیاج به جنگ دیگر در اروپا دارد، تا بار دیگر بر روی خرابی های آن اقتصاد خود را شگوفا سازد. آمریکا نه تنها که هیچ اقدامی برای صلح درین منطقه نمیکند بلکه هر روز برین آتش بنزین میریزد. فقط بیداری ملل اروپا و مشخصاً "شرق اروپا برای تحت فشار قرار دادن دول اروپایی، میتواند پادزهر شعله های سرکش جنگ و آغازگر تلاشهای صلح باشد. این جنگ چند آدم سرکش سیاسی و یا دیکتاتور نیست. این جنگ را کارخانجات اسلحه سازی و لوژستیک، شرکتهای بزرگ نفتی، بانکها و موسسات مالی غول پیکر و سرمایه داری رسانه ای سازماندهی نموده به پیش میبرند. در جهان امروزی غرب، صاحبان رسانه های غول پیکرکسانی نیستند که به دستور پولیتیکر ها قلم بزنند، بلکه این سیاست مداران اند که مثل اسباب بازی در دست رسانه ها باید نقش بازی کنند. در غیر آن در نوبت بعدی انتخاب نمی گردند. در پناه حاکمیت سرمایه، رسانه های قدرتمند بخشی مهمی از پیکره ی نظام امپریالیستی اند.

از طرف دیگر، سیاست گسترش آمریکا و ناتو به شرق به هیچ صورت نمیتواند، توجیح کننده ی حمله ی وحشتناک و بیرحمانه ی ارتش روسیه بر اوکراین باشد. روسیه میتواندست به هر شکل که برایش مقدور بود با گسترش ناتو مقابله کند. ولی ابداً حق نداشت که به بهای خون هزاران نفر و آواره گی میلیونها شهروند اوکراینی دست به این اقدام بزند. این حمله یک تجاوز آشکار است و ما آنرا شدیداً محکوم می نماییم. دولتهای امپریالیستی و قدرتهای تمامیت خواه و سلطه طلب، ابداً حق ندارند برای رقابتهای بین شان و غارت جهان، از ملل دیگر قربانی بگیرند.

با آمدن طالبان برای نوبت دوم بقدرت به اثر یک معامله و داد ستد آمریکا با قدرتهای ارتجاعی منطقه و مشخصاً "پاکستان، بحران سیاسی افغانستان به یک فاجعه ی بزرگ انسانی تبدیل شد. طالبان به داشتن هیچ حق برای مردم باور ندارند، جز آنچه در مغزهای پوسیده ی شان و در خوابهای پریشان رهبران شان دور میزند. طالبان برین باور نیستند که افغانستان خانه ی مشترک همه ی مردم افغانستان و مهد فرهنگی همه زبانها و تمدن هاست. طالبان هیچ نوع پیشرفت و گسترش مدنی را نمی پذیرند، به شخصیت زن بیشتر از یک ابزارنگاهی ندارند. با تسلط جهل طالبی فرار مغزها و فرهنگیان که به جامعه و کشور کرکتر علمی، فرهنگی و روشننگری میدادند ابعاد وحشتناک بخود گرفته است. جهالت و تعصب کرکتر ذاتی و ابدی طالب است. تحریک طالبان یک گروه مزدور و گوش بفرمان دستگاه جاسوسی پاکستان است. فتوا دهندگان و سازماندهندگان عملیات انتہاری، مسئولین سیاسی و امنیتی رژیم طالبان اند. در سایه نامیمون این رژیم فروش اعضای بدن به تجارت روزمره تبدیل شده است. به حراج گذاشتن فرزندان توسط خانواده ها بخاطر فقر و فتوای طالبان درین زمینه مارا بیاد بازارهای برده فروشی می اندازد. طالبان وظیفه دارند و خود نیز میخواهند که افغانستان را در تمام زمینه ها به قهقرا ببرند و این خواست همه ی بد خواهان و دشمنان این وطن است. این گروه هم اکنون با مخالفت اکثریت مردم روبروست.

در ظاهر امر طالبان با سلاحهای که از آمریکا به اثر یک معامله بدست آوردند و چهره های عبوس و وحشی که دارند، قدرتمند و شکست ناپذیر بنظر می آیند. و این هم درست است که برای طالبان از آب خوردن آدم کشتن آسانتر است. اما این آدم کشی برای آنها تا ابد به این آسانی و ارزانی نخواهد ماند. در پهلوی این هیبت و قدرت ظاهری طالبان، جوانه های سقوط و زوال شان قابل رویت و مثل آفتاب روشن است. آنها قدرت را قبضه کردند ولی عناصر حفظ دوام قدرت در آنها وجود ندارد. هیچ رژیم در دنیا فقط با وحشت و کشتار ادامه نیافته است. هیچ قدرت در افغانستان با استبداد و زور نتوانسته دوام بیاورد. طالبان قدرت و فهم سیاسی، دیپلماسی و اداری را ندارند که افغانستان را اداره کنند. اینها توانمندی رسیدگی به مشکلات متعدد مردم بخصوص مشکلات اقتصادی و فقر روز افزون جامعه را ندارند. نظام، سیاست، کنترل تجارت و امور خارجی اداره ی طالبان بدست پاکستان است، و پاکستان با مشکلات متعددی که دارد نمی تواند تا ابد از عهده ی اینکار برآید. افغانستان همیشه لقمه ی بزرگتر از گلوی پاکستان بوده و خواهد بود. طالبان در مناسبات درون گروهی از مشکلات و اختلافات زیاد فرقه ای، تباری و سلیقه ای رنج میبرند. با داران و دوستان منطقه ای و جهانی طالبان از شناسایی شان بعنوان یک رژیم قانونی خجالت می کشند، در حالیکه عده ی سخت بدان علاقه مند اند. یک انزوای مبهم و آینده تاریک در انتظار طالبان است. چنین رژیم بر مبنای داده های علم و سیاست، روبه زوال و محکوم به شکست است.

اینکه رژیم منفور طالبان سرانجام با غلبه ی نظامی محکوم به شکست خواهد شد؟ یا با حرکت‌های اعتراضی مدنی؛ سوالیست که در آینده مردم افغانستان و انسان تاریخ ساز این سرزمین بدان پاسخ خواهند داد. آنکه در میدان عمل و آتش قلم برضد امپریالیزم جهانخوار و ارتجاع طالبی وابسته بدان به ستیز و مبارزه برمیخیزد، حق و صلاحیت پاسخ مناسب را خواهد داشت. اما ازین که طالبان غیر از زبان زور چیزی دیگری نمیفهمند، مقاومت مسلحانه به مرور زمان بشکل عمده ی مبارزه تبدیل خواهد شد. ولی از آنجاییکه این گروه مخالف سرسخت ترقی، مدرنیسم و پیشرفت فرهنگی است، مقاومت مدنی مسالمت آمیز در اشکال جنبش زنان، جنبش جوانان، فرهنگیان و مهمتر از همه جنبش قدرتمند فقیرا جنبش بیکاری و جنبش جامعه ی میلیونی مهاجرین به عنوان حرکت‌های مبارزاتی مکمل مقاومت در خواهد آمد. ترکیب منطقی همه اشکال مبارزه و دور شدن ملت ما از دام قدرتهای سلطه گر، نیفتادن جنبش مسلحانه بدست کسانی که دست شان به اشکال دیگری در ریختن خون مردم آلوده است و منزله نگاه داشتن جنبش‌های مدنی از تسلط کاسبکاران و معامله گران، راهی است بسوی امیدوآزادی. مردم افغانستان درین مبارزه ی تاریخی به روشنفکران دلسوز، وطن پرست و نخبه گان سیاسی نیاز دارند که خود را متعلق به این سرزمین و این سرزمین را متعلق بخود بدانند، معضلات و بحران موجود این وطن را نه درورای مرزها و آنطرف اقیانوسها بلکه با دوزخیان خود این سرزمین چاره یابی نمایند. روزی افغانستان این سرزمین خسته گی های پیاپی و آرزوهای بربادرفته ازین بحران سیاسی و فاجعه ی انسانی سرفراز بیرون خواهد شد، و به یقین ما آنروز را خواهیم دید.

درود بر شهدای جنبش ملی و انقلابی افغانستان.

مرگ و نفرین بر مزدوران بیگانه که هرروز دست شان به

خون هزاران هموطن بیگانه ما آلوده است.

هجاما 08.06.2022